

پژوهش تطبیقی مرثیه‌های خاقانی و ابن نباته مصری در سوگ فرزندشان

حسن خلف^{۱*}، عارفه زنگانه^۲

^۱دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد
^۲دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی علی‌آباد کتول
تاریخ دریافت: ۹۴/۱/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۴/۰۸

چکیده

مرثیه‌سرایی یکی از قدیمی‌ترین فنون شعری است که از دیرباز حضور خود را در دیوان‌های شعری بیشتر اقوام و ملل به ثبت رسانده است. در ادبیات فارسی و عربی، شاعران زیادی بودند که در این فن از نام‌آوران به شمار می‌روند. رودکی سمرقندی، محتشم کاشانی، مسعود سعد، خاقانی، حافظ و... در ادبیات فارسی و خنساء، ابو ذؤیب هذلی، ابن رومی، ابوالحسن تهامی، ابن نباته مصری و... در ادب عربی، برخی از مشاهیر مرثیه‌سرایی به شمار می‌روند. این شاعران غالباً به خاطر از دست دادن عزیزان و نزدیکی خود چکامه‌های سوزناکی را از خود به جای گذاشتند تا از یک سو، شدت اندوه‌شان را به تصویر کشند و از سوی دیگر، دل دردمند خود را تسلا دهند. خاقانی و ابن نباته مصری که در فقدان فرزندان دل‌بند خود، سرشک از دیده جاری کردند و بی‌تابی نمودند، در بسیاری از مضامین مرثیه‌هایشان از مشترکات زیادی برخوردارند. این پژوهش در صدد است با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی به بررسی مضامین مشترک مرثیه این دو شاعر در سوگ فرزندان‌شان بپردازد. با مطالعه‌ای که در مرثیه‌های این دو شاعر انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که گریه، شکوه از روزگار، دوری گزیدن از شادی به سبب از دست دادن فرزند، اهمیت ندادن به دنیا پس از مرگ فرزند، ناامیدی و... از مضامین مشترک در شعر آن‌ها به شمار می‌آید.

واژه‌های کلیدی: خاقانی، ابن نباته مصری، مرثیه‌سرایی، ادبیات تطبیقی.

مقدمه

در دیدگاه نظریه پردازان ادبیات تطبیقی، داد و ستدهای ادبی، به شکل‌های مختلف در ادبیات جهان وجود دارد و کمتر ادبیاتی را می‌توان سراغ گرفت که در مداری بسته و محدود حرکت کند و از مرزهای خود پا فراتر نگذاشته باشد. در این میان، ادبیات عربی و ادبیات فارسی به علت نزدیکی جغرافیایی و نیز به خاطر وجود برخی از آداب و رسوم مشترک، نسبت به ادبیات سایر ملل، تبادلات فرهنگی و ادبی بیشتری با یکدیگر داشته‌اند. این امر به وضوح، در امثال و حکم و برخی از مضامین مشترک در اشعار به جای مانده از شاعران این دو قوم مشهود است.

از جمله شاعرانی که مضامین و اغراض مشترکی را در اشعار آن‌ها می‌توان یافت، خاقانی و ابن نباته مصری هستند. این دو شاعر از آن‌جا که مصیبت‌های متعددی همچون از دست دادن فرزندان، همسر و برادر، آن‌ها را غافلگیر کرده بود، از برجسته‌ترین شعرای مرثیه‌سرا در ادب فارسی و عربی به شمار می‌روند. این پژوهش در صدد است تا به بررسی مرثیه‌هایی که این دو شاعر در سوگ فرزندان خود سروده‌اند تا غم دل خود را تسلی دهند، بپردازد. برای رسیدن به این مهم نخست نگاهی به زندگی‌نامه شاعران خواهیم افکند، سپس به تعریف و تبیین مرثیه‌سرایی خواهیم پرداخت و سرانجام به نقد و تحلیل مضامین مشترک در اشعار آن‌ها اقدام می‌نماییم.

پرسش‌هایی که در این جستار در پی یافتن پاسخی برای آن‌ها هستیم، عبارتند از:

- مضامین مشترک در مرثیه‌های خاقانی و ابن نباته کدامند؟
- چه عاملی سبب اشتراک این مضامین در اشعار آن‌ها شده است؟
- کدام یک از این دو شاعر در انتقال احساس حزن و اندوه به مخاطب موفق بوده‌اند؟ و عوامل موفقیت او چه بوده است؟

فرضیه‌هایی که مد نظر ماست و در پی اثبات آن‌ها هستیم عبارتند از:

- گریه، توصیف حالات متوفی پیش از مرگ، شکوه از روزگار، به کارگیری رمالان و پزشکان آن عصر برای درمان، ترک شادی، آرزوی مردن در غم فراق از فرزند و... مهمترین مضامین مشترک در مرثیه‌های این دو شاعر است.
- احساس پدران و عشق به فرزند یکی از دلایل اصلی مضامین و اغراض مشترک در مرثیه‌های دو شاعر است.
- هر دو شاعر به خوبی توانسته‌اند از شدت اندوهی که فراق فرزندشان بر دل آن‌ها نهاد، پرده بردارند، ولیکن تصویرهای هنری که ابن نباته در شعر خود به ودیعه نهاده است، تأثیرگذاری شعر او را بیشتر کرده است.

پیشینه تحقیق

درباره خاقانی و ابن نباته به صورت مستقل و جداگانه مقالات و پژوهش‌های متعددی نگاشته شده است ولیکن درباره تطبیق مرثیه‌های این دو شاعر هیچ پژوهشی یافت نشد.

تعریف لغوی و اصطلاحی رثا

رثا در لغت به معنای مدح فرد مرده و گریستن برای اوست (بقاعی، ۲۰۰۶: ۵) و در اصطلاح ادبی یکی از اغراض شعر غنائی است؛ زیرا شاعر در آن، احساسات و عواطف سوزناک خود را در فقدان عزیزی که به درد فقدان او مبتلا شده است، بیان می‌کند (بدیع یعقوب و عاصی، ۱۴۳۲، ج ۱: ۶۶۳). ویژگی اساسی مرثیه این است که همراه با سوز و گداز باشد و شاعر آن را بدون مقدمه غزلی بسراید (احمد بدوی، ۱۹۶۴: ۲۳۶-۲۲۷) و غالباً متضمن ابیاتی در باب حکمت، زهد، پند و اندرز، تمجید از کارهای نیک متوفی، سختی مصیبت و... است (بدیع یعقوب و عاصی، ۱۴۳۲، ج ۱: ۶۶۳). این فن در ادب فارسی و عربی سابقه‌ای دیرین دارد. قدیمی‌ترین مرثیه‌ای که در ادب فارسی سروده شده است، قصیده‌ایست از رودکی بلخی در رثاء شهید بلخی با مطلع:

اروان شهید رفت از پیش / و آن ما رفته گیر و می‌اندیش

(شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۲۴).

در ادب عربی نیز این نوع از ادب، از قدمتی طولانی برخوردار است. قدیمی‌ترین مرثیه‌ای که در ادب عربی به دست رسیده است، قصیده‌ایست از شاعر جاهلی به نام مهلهل (?- ۵۳۰م) که در رثاء برادرش کلب سروده است (بدیع یعقوب و عاصی، ۱۴۳۲، ج ۱: ۶۶۳).

مرثیه معمولاً درباره مرگ پادشاه، وزیر و یا یکی از رجال علم و ادب است، مانند مرثیه فرخی سیستانی در مرگ محمود غزنوی و یا ممکن است درباره یکی از ائمه دین سروده شود، مانند مرثیه محتشم کاشانی. و یا درباره فوت یکی از خویشان و دوستان، مانند مرثیه فردوسی و خاقانی در مرگ پسران خود (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۲۴). عموماً این گونه اشعار که از دل سوخته و مصیبت‌زده شاعر و از تأثیرات و تألمات روحی وی سرچشمه می‌گیرد و بدون چشم داشت مادی و زیاده خواهی و خواست جاه و مقام سروده می‌شوند، از بیشترین مقدار عاطفه برخوردارند.

در میان شعرای پارسی‌گوی، خاقانی برجسته‌ترین شاعر مرثیه‌سرا است؛ زیرا وی مرثیه‌های خود را از صافی دل پدری که به مصیبت از دست دادن چند تن از فرزندانش دست به گریبان بود؛ گذر می‌داد و بی‌آلایش‌ترین اشعار را در این باره سروده است. مهم‌ترین و سوزناک‌ترین مرثیه‌های خاقانی آن‌هاست که در رثای فرزندش؛ رشیدالدین سروده است. مرگ جانسوز رشیدالدین با او چنان کرد که همه یاران را فرا می‌خواند تا به یاری او بیایند و به همراه شاعر اشک خون جاری سازند:

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید / ژاله صبحدم از نرگس تر بگشایید
 دانه دانه گهر اشک ببارید چنانک / گره رشته تسیح ز سر بگشایید
 خاک لب تشنه خون است و ز سرچشمه دل / آب آتش زده چون چاه سقر بگشایید
 (خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۱۰۷).

در ادامه برای مزید اطلاع از جایگاه این دو شاعر در عرصه ادب فارسی و عربی مختصری از زندگی ادبی و اجتماعی آن‌ها ارائه می‌شود.

خاقانی شروانی

افضل الدین بدیل بن علی شروانی معروف به خاقانی شروانی؛ مشهورترین شاعر قرن ششم و از نام‌آوران شعر فارسی است که در سال ۵۲۰ هـ در شروان به دنیا آمد (سجادی، ۱۳۷۴، ص ۱۲). وی از کودکی در دامان عموی خود کافی‌الدین عمر بن عثمان که مردی حکیم، طبیب و فیلسوف بود رشد کرد، از این رو عمویش که او را در یادگیری علم، مستعد و توانا یافت، به تعلیم و تربیت او همت گماشت و فلسفه، ادب، حکمت، طب و عربی را به او آموخت (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۱۱). سپس برای ادامه تحصیلات خود نزد ابوالعلاء گنجوی رفت. ابوالعلاء به تربیت او همت گماشت و او را به دربار منوچهر شروانشاه برد و بدو لقب خاقانی داد (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۶). از این پس خاقانی نزدیک به چهل سال وابسته به دربار منوچهر شروانشاه و فرزندان او شد. در حدود سال ۵۵۰ هـ آرزوی خراسان و عراق و آشنایی و دیدار با استادان خراسان در او شدت گرفت و با اجازه شروانشاه از راه ری عازم آن دیار شد. در ری سخت بیمار و از ادامه سفر منصرف شد (فروزانفر، ۱۳۷۵: ۱۴). چندی بعد برای زیارت کعبه و گزاردن حج از شروانشاه اجازه سفر خواست و به عراق عجم آمد سپس به عراق عرب و بغداد و کوفه و از راه بادیه به مکه و مدینه رفت (همان: ۱۵ و ۱۶). بعد از این سفر به علت کناره‌گیری از دربار شروانشاه به زندان افتاد. وقتی از زندان آزاد شد دوباره آهنگ مکه کرد. وقتی از این سفر بازگشت، فرزندش رشید الدین که در سن بیست سالگی بود درگذشت. این حادثه شاعر را سخت متأثر کرد و در مرگ فرزند خود مرثیه‌های سوزناکی سرود. به دنبال مرگ رشیدالدین؛ همسرش نیز درگذشت. بعد از این مصائبی که بر او فرود آمده بود زندگی او در نارضایتی و ناامیدی فرو می‌رفت و میل گوشه‌گیری و پارسایی دامنش را می‌کشید تا آن‌که در پایان عمر به تبریز رفت و همان جا بود که در سال ۵۹۶ هـ درگذشت (زرین‌کوب، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۸).

ابن نباته مصری

ابوبکر جمال الدین محمد بن محمد فارقی حُذاقیّ مصری در سال ۶۸۶ هجری در قاهره، در خاندانی که همه اهل علم و ادب بودند، دیده به جهان گشود (فروخ، ۱۹۸۱، ج ۳: ۷۹۴). پدرش عهده‌دار برخی مشاغل دولتی بود او همراه پدر به محضر دانشمندانی چون ابن خطیب المزه، عبدالرحیم بن دمیری راه یافت و از استادانی چون ابوالهیجاء غازی حلاوی، ابونصر عبدالعزیز بن ابی الفرج حصری، احمد بن اسحاق همدانی ابرقوهی و جد خود شرف الدین محمد، حدیث شنید و علاوه بر حدیث کتاب‌های مشهور ادبی را نیز فرا گرفت (ابن حجر عسقلانی، ۱۹۷۲، ج ۵: ۴۸۶-۴۸۵). او از همان اوان خردسالی به یادگیری علوم زمان خود همت گماشت و ادبیات، فقه و حدیث را فرا گرفت و در همان ابتدای فراگیری علوم، با دانشمندان متعددی از جمله تقی الدین بن دقیق العید، ابن النحاس نحوی و علم الدین قیس بن سلطان الضریر در رفت و آمد بود. وی از همان آغاز در مصر به مدح بزرگان پرداخت. خاندان فضل الله عمری را که در دیوان‌های سلاطین مصر و شام متولی منصب دبیری داشتند، مدح گفت، اما از آنان هیچ نفعی به او نرسید از این رو در سال ۷۱۶ هـ به شام رفت و به المؤید ابوالفداء، والی شهر حماة پیوست (فروخ، ۱۹۸۱، ج ۳، ۷۹۴). از آن زمان به بعد فصل مهمی در زندگی وی شروع شد، چون ابوالفداء جز آنچه بدو جایزه می‌داد، سالانه ۶۰۰ درهم نیز برای او مقرر داشت (صفدی، ۲۰۰۰، ج ۹: ۱۰۴).

پس از مرگ ابوالفداء مرثیه‌ای بسیار سوزناک در مرگ وی سرود. پس از آن که الملک الافضل ناصرالدین محمد به جای پدر نشست، ابن نباته نزد او رفت و در قصیده‌ای با مطلع زیر حکومت او را تهنیت و مرگ پدر را تعزیت گفت:^۱

هَنَاءٌ مَّحَا ذَاكَ الْعَزَاءُ الْمَقْدَمًا / فَمَا عَبَسَ الْمَحْزُونُ حَتَّى تَبَسَّمَا

(ابن نباته، بی تا: ۴۲۹).

ترجمه: مژده که شادکامی سوگ پیشین را زدود. هنوز شخص اندوهگین چهره در هم نکشیده بود که لبخند بر لبانش نشست.

و در اثنای این قصیده آسایش خویش را در پناه پدر به یاد پسر انداخت تا شاید امیر به او عنایتی کند. افضل نیز رسم پدر را فراموش نکرد و دستور داد مقررری سالانه شاعر را بپردازند، اما پس از چندی افضل به زهد و گوشه‌نشینی روی آورد از این رو او را از حکومت عزل کردند و با عزل او حکومت ایوبیان رو به زوال رفت (فروخ، ۱۹۸۱، ج ۳: ۷۹۵).

۱. این قصیده از آنجا که یک بیت مدح و یک بیت رثا است سخت موجب شگفتی برخی از ناقدان شده است تا آنجا که ابن حجه آن را از عجایب روزگار دانسته است (ابن حجه الحموی، ۲۰۰۰، ج ۱: ۱۳۹).

پس از آن ابن نباته حمایه را ترک گفت و در دمشق اقامت گزید و از مردم کناره گرفت در همین ایام فرزندش عبدالرحیم درگذشت و همه آلام و اندوههایی که در اثر درگذشت خانواده و فرزندانش^۱ در سینه پنهان داشت، دوباره زنده شد و تمام هستی او را به هم ریخت. ابن نباته به همراه این غم‌ها و سختی‌ها واپسین روزهای زندگی را به پریشان حالی سپری کرد و سرانجام در بیمارستان منصوریه قاهره درگذشت و در خارج باب النصر در قبرستان صوفیه به خاک سپرده شد.

بازتاب فوت فرزند در اشعار دو شاعر

خاقانی در ادب فارسی و ابن نباته در ادب عربی از جمله شاعران دردمندی به شمار می‌روند که از دنیا جز مصائب و مشکلات متعدد به آنان نرسید. یکی از مصائبی که روح و جان این دو را همواره آزار می‌داد، مرگ پی در پی عزیزان و اعضای خانواده‌شان بود. این مصیبت‌ها به ویژه مصیبت از دست دادن پسرانشان چندان بر دل و سینه خاقانی و ابن نباته سنگینی می‌کرد که در قصاید متعددی در نهایت سوز و گداز پرده از روی این اندوه جانکاه گشوده‌اند. با مطالعه و بررسی این قصاید برخی مضامین مشترک را در مرثیه‌های خاقانی و ابن نباته یافتیم که گویی این دو در بیان حزن و اندوه خود همنوا بوده‌اند. در زیر به برخی از این مضامین می‌پردازیم.

گریه

مضمون گریه یکی از اصلی‌ترین مضامین مرثیه‌ها است و کمتر مرثیه‌ای را می‌توان یافت که با گریه بر متوفی همراه نباشد. خاقانی و ابن نباته نیز که به شدت از مصیبت مرگ فرزندان خود بی‌تاب شده بودند؛ اشعار خود را مالا مال از اشک و ناله و اندوه ساخته‌اند. خاقانی که از مرگ رشیدالدین به شدت متأثر شده است گریه عادی را برای فرونشاندن آتش دل خود کافی نمی‌داند و از دوستان و بازماندگان می‌خواهد که به همراه او اشک خون جاری سازند. گریه خاقانی از اعماق دل سوخته پدری جاری می‌شود که بعد از مرگ جگر گوشه‌اش دمی آرام نگرفته است:

۱. صاحب کتاب الوافی بالوفیات در ضمن شرح حال ابن نباته می‌نویسد: یکی از مصیبت‌های روزگار درباره او این است که هرگاه صاحب فرزند می‌شد و فرزندانش در سنین خردسالی و نوجوانی می‌مردند و گمان می‌کنم نزدیک به شانزده نفر از فرزندان او در کام مرگ فرو رفتند (الصفدی، ۲۰۰۰، ج ۱: ۲۳۵). از جمله اشعاری که در سوگ خانواده‌اش سروده است دوبیتی زیر است:

تأخرت عنکم یا بنی و یا اُبی وما أنا إلا السبعض ماضٍ جمیعہ
و عود نباتی متی یرتجی بقا وقد مات منه أصله وفروعہ

(ابن نباته، بی‌تا: ۳۲۰).

ای فرزندانم و ای پدرم! من از شما جا ماندم و من مانند کسی هستم که از گروهی جا مانده است و یک شاخه نباتی که همه اصل و فرعش مرده‌اند، چطور می‌تواند امید به زنده ماندن داشته باشد؟

صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایید / ژاله صبحدم از نرگس تر بگشایید
دانه دانه گهر اشک ببارید چنانک / گره رشته تسبیح ز سر بگشایید
خاک لب تشنه خونست ز سر چشمه دل / آب آتش زده چون چاه سقر بگشایید

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۱۰۷).

در مرثیه‌های ابن نباته نیز گریه محور اصلی شعر است. او که سخت در داغ فراق فرزند دل‌بندش می‌سوخت، از همان نخستین بیت قصیده، بر متوفی اشک می‌فشاند و چندان می‌گرید که رودهایی از اشک جاری می‌سازد:

الله جارک إن دمعی جاری / یا موحش الأوطان والأوطار
لما سكنت من التراب حدیقه / فاضت عليك العین بالأنهار

(ابن نباته، بی تا: ۲۱۷)

ترجمه: ای کسی که از وطن و از آرزوها دور و غریب شده‌ای، خداوند همسایه توست (تو در جوار خدا هستی) و اشک من (به خاطر غربت تو) جاری است. وقتی در بوستانی از خاک آرمیدی، چشم‌ها رودی از اشک جاری نمودند.

شدت حزن و اندوه ابن نباته در سوگ فرزندش به حدی است که حتی جاری کردن سیل اشک از چشمان، داغ دل او را به خنک نمی‌کند، از این رو از خون دل خود یاری می‌جوید و اشک خونین بر متوفی جاری می‌کند:

أبکیک مابکت الحمام هدیلهما / وأحنّ ما حنت الی الأوکار
أبکی بمحمرّ الدموع وانما / تبکی العیون نظیرها بنضار

(همان: ۲۱۸).

ترجمه: تا زمانی که کبوترها به نوحه‌گری بپردازند، برای تو می‌گریم و تا زمانی شوق به آشیانه داشته باشند، شوق تو در دل دارم. با اشک سرخ بر تو می‌گریم (بر تو خون گریه می‌کنم) و چشم‌ها نیز در سوگ تو اشک خالص جاری می‌کنند.

وما أوفیک یا عبدالرحیم وإن / بکت لک العین بعد الماء بالعلق
وما زال مبیضّ دمعی داعیاً لدمی / حتی بکیت ظلال الحسن بالشفق

(همان: ۳۴۷).

ترجمه: ای عبدالرحیم! اگر چشم‌هایم پس از تمام شدن اشکشان بر تو خون ببارند، من حق تو را ادا نکرده‌ام. و همواره اشک سفید من از خونم یاری می‌خواهد تا تا اشکی شفق‌گونه بر تو ببارد.

مقایسه تطبیقی: آن چه که در این ابیات، هر دو شاعر را یک جا جمع می‌کند، همان گریه و آه و ناله است. هر دو شاعر این موضوع را به تفصیل، بیان کرده‌اند، اما میزان اثرگذاری ابیات سروده ابن نباته به

مراتب، بیشتر از ابیات سروده خاقانی است؛ زیرا تصاویری که خاقانی ارائه می‌دهد، همه حالت ترغیب و پیشنهادی دارد. مثلاً می‌گوید: این گونه اشک بریزید یا اشکی که این گونه باشد، بریزید. اما ابن نباته خود می‌گیرد و گریستن خویش را به تصویر می‌کشد؛ به همین دلیل پویایی که در تصاویر ابن نباته وجود دارد، در تصاویر خاقانی نیست. افزون بر این خاقانی بیش از این که در اندیشه اشک ریختن باشد، در اندیشه آوردن تشبیهات و استعارات متکلفانه است، ولیکن ابن نباته فقط در این فکر است که هر قدر اشک در چشمانش وجود دارد، بر قبر فرزندش جاری سازد.

شکوه از روزگار

صبر در برابر مصائب روزگار یکی از دستوراتی است که در ادیان الهی همواره مورد سفارش و تأکید بوده است، اما کسانی که پایه‌های ایمان را در خود تقویت نکرده‌اند، وقتی در زندگی خود با ناملایمات روبرو می‌شوند لب به شکوه و بیان نارضایتی می‌گشایند و غوغایی به پا می‌کنند که چرا روزگار حق آنان را پاس نداشته و نسبت به آنان ظلم و ستم نموده است.

خاقانی و ابن نباته آن‌گاه که مصیبت مرگِ جگرگوشه‌شان آن‌ها را غافلگیر و غم‌زده می‌سازد؛ راه عصیان در پیش می‌گیرند و زبان به شکایت از حوادث زمانه می‌گشایند و از این که آماج تیرهای حوادث روزگار قرار گرفته‌اند لب به شکوه باز می‌کنند و ناله‌ها سر می‌دهند. خاقانی مصیبت مرگ فرزندش، رشیدالدین را چنان سهمگین توصیف می‌کند که گویا در این فاجعه قضا و قدر مقصر بوده‌اند که نسبت به او وفادار نبوده‌اند:

مشکل حال چنان نیست که سرباز کنم / کار در هم شده بینم چو نظر باز کنم
دارم از چرخ تهی دو گله چندان که می‌پرس / دو جهان پر شود از یک گله را باز کنم

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۵۸۵).

چه نشینم که قدر سوخت مرا در غم تو / بر نشینم در میدان قدر درگیرم
دارم از اشک پیاده ز دم سرد سوار / در سلطان فلک زین دو حشر درگیرم
در سیه کرده و جامه سیه و روی سیه / به سیه خانه چرخ آیم و در درگیرم

(همان: ۵۸۶).

ابن نباته نیز وقتی که حوادث روزگار جام تلخ مرگ فرزندش را به وی نوشاند، احساسی مشابه احساس خاقانی دارد. او روزگار و حوادثش را نفرین می‌کند که چرا به فرزندش، با وجود همه مراقبت‌هایی که از او به عمل آورده است، ستم نموده است:

تباً لعادیة الزمان علی الفتی / فلقد حذرت وما أفاد حذاری
وحویت دیناراً لوجهک فانتحی / صرف الزمان فراح بالدينار

(ابن نباته، بی‌تا: ۲۱۹).

ترجمه: نابود باد روزگاری که بر جوانمردان ستم می‌کند، من خودم را از او برحذر می‌داشتم و مواظب بودم که به من ستم نکنند، اما مواظبت من سودی نداشت. برای تو دینارهایی را گردآورده بودم، اما حوادث روزگار به ما روی آورد و دینارها را با خود برد.

مقایسه تطبیقی: در این ابیات، هر دو شاعر بر این باورند که مرگ و حوادث زمانه نسبت به آن‌ها خیانت کرده اما شیوه تعبیر آن دو متفاوت است. در بیت اول، از مقطع دوم، خاقانی با تعبیری ساده و بی‌روح از دست قضا و قدر شکوه می‌کند اما در بیت دوم کمی هنری‌تر همین معنا را ادامه می‌دهد. او نیرویی از سربازان اشک را به تصویر می‌کشد که به یاری او آمده‌اند طولی نمی‌کشد که بارقه‌های هنر تصویرگری او از بین می‌رود و جای خود را به تعبیر ساده و بی‌روح «در سیه کرده و جامه سیه و روی سیه» می‌دهد. ابن نباته نیز در این مضمون شگرد خاصی ندارد. او مخالفت خود با حوادث روزگار را فقط با عبارت ساده و بی‌روح «تَباً لِعَادِيَةِ الزَّمانِ عَلَيَّ الْفَتَى»: نابود باد حوادث روزگار، بیان نموده و سخن او از ارزش هنری خاصی برخوردار نیست.

ترک شادی و روی آوردن به غم

مفارقت عزیزانی که زمانی مایه آرامش جان و روشنی دیدگان بوده‌اند، شاید کمترین تاثیری که بر روح و روان انسان می‌گذارد این باشد که وی را از شادی محروم و روح او را در دریای غم غرق می‌کند. خاقانی که به شدت به نور دیده و بلبل نغمه‌گوش دل بسته است، با پر کشیدن بلبل خوش نوایش از باغ شادی‌اش، خود را در غمخانه تاریک، زندانی می‌کند و دیگران را نیز به غم و اندوه فرا می‌خواند و از آن‌ها می‌خواهد جامه سیاه بر تن کنند و از شادی و طرب بپرهیزند:

بلبل نغمه‌گر از باغ طرب شد به سفر / گوش بر نوحه زاغان به حضر بگشایید
گیسوی چنگ و رگ بازوی بریط ببرید / گریه از چشم نی تیز نگر بگشایید...
صَوْرَ ایوان از دود جگر تیره کنید / هم به شنگرف مژه روی صور بگشایید

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۱۰۹-۱۰۸)

این مصیبت با او چنان کرد که حتی راضی نیست بعد از رشید که عامل اصلی شادی و خوشی شاعر محسوب می‌شود؛ لحظه‌ای خود را شادمان ببیند:

بی وصل تو کاصل شادمانی است / تن را دل شادمان مبینام
بی لطف تو کآب زندگانی است / از آتش غم امان مبینام
... بی تو من و عیش حاش اله / کز خواب، خیال آن مبینام

(همان: ۲۱۱-۲۱۰)

ابن نباته نیز بعد از مرگ فرزندش، حالتی مشابه حالت خاقانی دارد؛ اما با کمی تفاوت در جزئیات. او که فرزند عزیزش را همه شادی و خوشی خود می‌داند با از دست دادن فرزندش همه شادی‌هایش را از دست رفته می‌بیند، از این رو، شبانه‌روز مویه می‌کند و همانند عاشقی که در اثر دوری از معشوقش بی‌خواب شده است، تمام شب را بیدار می‌ماند:

لو أن أخباری الیک توصلت / لبکیت فی الجنات من أخباری
 أحزان مدکرٍ ووحشۀ مفردٍ / ومقام مضیعةً وذلّ جوار
 أبنیّ قد وقفت علیّ حوادثٍ / فوقفنّ من طلل علی آثار
 ومضی البیاض من الحیة وطیبها / لکنها أبقته فوق عذاری
 نمّ وادعاً فلقد تقرح ناظری / سهرأ ونامت أعینُ السمار
 أرعی الدجی وکأنّ ذیل ظلامه / متشبثٌ بالنجم فی مسمار

(ابن نباته، بی تا: ۲۱۸).

ترجمه: اگر خبرهای من به تو برسد، در بهشت از خبرهای من خواهی گریست. اخباری که عبارتند از: اندوه کسی که تو را به یاد دارد، تنهایی کسی که تنها مانده است، جایگاهی که تباه شده و همجواری که ذلیل و خوار شده است. پسر دلبندم! حوادثی بر من نازل شد که همانند عاشقی که بر ویرانه‌های خانه معشوق توقف می‌کند، بر سر من فرود آمده و توقف کرده‌اند. (با مرگ تو) سفیدی و خوشی از سراسر زندگی‌ام رفت، اما در موی سرم ماندگار شد. وداع کنان بخواب که چشمانم در اثر بی‌خوابی زخم شده است، حال آن‌که چشمان قصه‌گویان شبانه در آرامش خواب فرو رفته‌اند. تاریکی‌ها را می‌پایم (یعنی از فرط اندوه شب‌ها را بیدارم و به پهنه آسمان چشم دوخته‌ام) و گویی دامن تاریکی آسمان با میخ به ستاره‌ها چسبیده است.

مقایسه تطبیقی: در این ابیات، نقطه تلاقی خاقانی و ابن نباته مضمون از دست دادن دلیل شادی‌هایشان (فرزند) می‌باشد. در قطعه نخست، خاقانی این مضمون را در ورای تشبیهات و برخی استعارات پیچیده پنهان می‌کند و به نظر می‌رسد، این امر (استعمال واژگان دشوار و استعارات پیچیده) و نیز استعمال کلمات «نغمه‌گر، طرب، چنگ و بربط» که مناسب مرثیه‌سرایی نیست، از تب و تاب مرثیه کاسته است. در قطعه دوم نیز همین مضمون با واژگانی روان‌تر از واژگان قطعه پیشین تکرار شده است. اما با این حال، واژگان - بجز ترکیب آتش غم- در القای روح حزن و اندوه در خواننده چندان مؤثر نیستند. ابن نباته نیز در این ابیات حالات خود را برای فرزندش توصیف نموده است: او گاهی محزون است و گاهی تنهایی و گوشه‌نشینی را اختیار کرده. در بیت سوم نیز شاعر خود را همانند خرابه‌های خانه‌هایی به تصویر کشیده است که با نزول حوادث بر آن‌ها ویران شده‌اند و به دنبال این

حوادث خوشی و آرامش از فضای زندگی او رخت بر می‌بندد و همواره در اندوه و گریستن به سر می‌برد تا جایی که چشمانش از شدت اندوه و اشک زخم می‌شود (فلقد تفرح ناظری سهرأ).

اهمیت ندادن به دنیا پس از مرگ فرزند

همه آن‌چه را که خداوند به انسان ارزانی داشته است، از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است، اما گاهی در اثر علاقه مفرط به برخی از نعمت‌ها، ارزش آن‌ها به قدری جلوه می‌نماید که همتا و معادلی برای آن قائل نمی‌توان شد به گونه‌ای که اگر آن نعمت از انسان زائل شد، دیگر هیچ انگیزه‌ای برای ادامه زندگی قائل نخواهی شد. در نظر خاقانی فرزندش رشیدالدین آنقدر محبوب و ارزشمند بود که از دست دادن او به منزله از دست دادن همه چیز بود، از این رو وقتی خاقانی نعمت فرزندش را از دست رفته دید، دنیا و همه متعلقاتش برای او بی‌اهمیت و ارزش جلوه نمود:

هر چه دارم بنه و سکنه بسوزم ز پست / پیشتر سوختن از بهو و طزر درگیرم...
زآنکه چون تو دگری نیست و نبیند دگرت / هر زمان نامزد درد دگر باد پدر

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۵: ۵۸۶).

شدت اندوه ابن نباته نیز در اثر از دست دادن فرزند دلبندهش به حدی است، که بعد از او هیچ فایده‌ای برای زیستن قائل نیست:

أسكنت قلبی لحدک / لا خیر فی العیش بعدک

(ابن نباته، بی تا: ۱۵۶).

ترجمه: قلب مرا با خودت در قبر ساکن کردی. پس از تو هیچ خیری در زندگی نیست. بی‌اهمیتی دنیا پس از مرگ فرزند برای ابن نباته به حدی می‌رسد، که آرزو می‌کند که ای کاش او نیز همراه فرزندش - که همه آمال و آرزوهای اوست - می‌مرد تا نزد او آرام و قرار می‌گرفت:

خفّ النجا بک یا بنی الی السری / فسبقتنی وثقلت بالأوزار
لیت الردی إذ لم یدعک أهاب بی / حتی ندوم معاً علی مضمار

(همان: ۲۱۸).

ترجمه: ای فرزند دلبندم! عصای (سفر) تو را شبانه برد از این رو، تو از من پیشی گرفتی و من بار سنگین (مرگ تو را) بر دوش می‌کشم. ای کاش مرگ آن‌گاه که تو را رها نکرد، مرا هم فرا می‌خواند (مرا هم با تو می‌برد) تا هر دو با هم در یک عرصه و جایگاه می‌بودیم (کاش من هم می‌مردم تا در عالم مرگ با هم باشیم).

مقایسه تطبیقی: در ابیات بالا، هر یک از این دو شاعر در صدد بیان شدت عشق و علاقه به فرزند خود و عدم اهتمام به غیر او هستند و هر دو با سوز و گداز مثال‌زدنی، این موضوع را بیان کرده‌اند،

ولیکن تعبیر آن‌ها با هم اختلاف دارد. خاقانی پس از مرگ فرزندش مال و جان خود را بی‌ارزش دانسته و مدعی می‌شود که در نبود فرزند محبوبش شایسته است همه دارایی‌های او طعمه آتش شود و از آن‌جا محبوبش از او جدا شده اگر همه دردها بر او فرود بیاید، باکی ندارد. ابن نباته نیز در بیت نخست برای زندگی بدون فرزند هیچ ارزشی قائل نیست. این تعبیر با سخن خاقانی یکسان است و هر دو از یک ارزش هنری برخوردارند، اما ابن نباته در بیت‌های بعد تصویر زیبایی از مرگ فرزندش ارائه داده است؛ بدین صورت که عصای سفر او را با خود برده است و در بیت بعد از فرط علاقه‌ای که به فرزند خود دارد، آرزو می‌کند تا مرگ او را همراه فرزندش می‌ربود تا هیچگاه از فرزند محبوبش جدا نشود.

نتیجه‌گیری

خاقانی و ابن نباته مصری در اثر حوادث سهمگینی که بر آنان فرود آمد و با از بین بردن فرزندانشان کام آن‌ها را تلخ نمود، حزن و اندوه خود را در قالب مرثیه‌سرایی برای جامعه ادب فارسی و عربی به نمایش گذاشتند. در این مقاله، مرثیه‌های به جا مانده از خاقانی و ابن نباته را در چندین بُعد مورد بررسی قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که مرثیه‌های این دو شاعر در مضامین متعددی از جمله: گریه و اندوه، شکوه از ظلم حوادث روزگار، ترک شادی و روی آوردن به غم و اهمیت ندادن به دنیا پس از مرگ فرزند مشترک است. نکته دیگر آن‌که خاقانی به دلیل استفاده از کلماتی همچون چنگ، بربط، نغمه‌گر و طرب که با مرثیه تناسبی ندارد و همچنین به دلیل استفاده از تشبیهات و استعارات متکلفانه دور از ذهن، از تب و تاب مرثیه و میزان تأثیر آن در مخاطب کاسته است؛ زیرا اصل در مرثیه این است که زبانی ساده به کار گرفته شود؛ اما در مقابل ابن نباته با به کارگیری واژگانی روان و اسلوب تصویری، اندوه و ناله‌های خود را به گونه‌ای هنرمندانه برای خواننده ترسیم نموده است.

منابع

۱. ابن حجة الحموی، تقی الدین (۲۰۰۴م). خزانه الأدب و غایة الأرب. تحقیق: عصام شقیو، بیروت: دار ومکتبة الهلال - دار البحار.
۲. ابن حجر العسقلانی (۱۹۷۲م). الدرر الكامنة فی أعیان المائة الثامنة. تحقیق: محمد عبد المعید ضان، الطبعة الثانية، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية.
۳. ابن نباته المصری، جمال الدین (بی‌تا). دیوان. الطبعة الاولى، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴. احمد بدوی، احمد (۱۹۶۴). أسس النقد الأدبی عند العرب. الطبعة الثالثة، الفجالة: مكتبة نهضة مصر.
۵. بدیع یعقوب، امیل و میثال عاصی (۱۴۳۲). المعجم المفصل فی اللغة والأدب. الطبعة الأولى. ناب مصطفوی.
۶. بقاعی، ایمان (۲۰۰۶). أحملى ما قبيل فی الرثاء. بیروت: دار الكتاب العربی.

۷. خاقانی شروانی، بدیل بن علی (۱۳۷۵). دیوان. به اهتمام منصور جهانگیر (با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر)، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹). دیدار با کعبه جانان: درباره زندگی، آثار و اندیشه خاقانی. چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن.
۹. سجادی، سید ضیاء الدین (۱۳۷۴). شاعر صبح: پژوهشی در شعر خاقانی شروانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
۱۰. شمیسا، سیروس (۱۳۸۹). انواع ادبی. ویرایش چهارم، تهران: نشر میترا (الهام یگانه).
۱۱. الصفدی، صلاح الدین (۲۰۰۰م). الوافی بالوفیات، تحقیق: أحمد الأرنؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار إحياء التراث.
۱۲. فروخ، عمر (۱۹۸۱). تاریخ الادب العربی. الطبعة الرابعة، بیروت: دار العلم للملایین.

